تشییع پیکر شهید مهرعلی تبار در بابل

گفت‌وگوی «جوان» با همسر و فرزند شهید حجت‌الاسلام رمضانعلی مهرعلی تبارفیروزجایی از شهدای حمله تروریستی اسرائیل و امریکا به ایران

هیچ مقامی باعث نمی‌شد اصالت روستایی‌اش را فراموش کند

■ زینب محمودی‌عالمی

حجت‌الاسلام والمسلمین رمضانعلی مهرعلی تبارفیروزجایی مسئول عقیدتی سیاسی سازمان بسیج مستضعفین کشور بود که دوم تیرماه در حمله رژیم تروریستی اسرائیل به شهادت رسید. ایشان سال ۱۳۴۶ در روستای کاردیکلای بخش بندپی غربی بابل متولد شد. او کشاورز زاده‌ای از روستای دورافتاده شمال کشور بود که از پنج سالگی قرآن را از پدر و مادر خود آموخت. پس از پایان مقطع دبیرستان وارد حوزه علمیه شد. سال ۱۳۷۰ درس فقه را نزد آیت‌الله فاضل لنکرانی و آیت‌الله سبحانی گذراند. سال ۱۳۸۶ موفق به اخذ مدرک دکتری علوم قرآن و حدیث شد. در کنار درس و تحصیل به تبلیغ دین در نهادهای دولتی مردمی، دانشگاهی و نظامی پرداخت و از سال ۱۳۸۷ به عنوان عضو هیئت علمی در گروه منطق فهم دین در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به پژوهش و تحقیق اشتغال داشت. برای آشنایی بیشتر با زندگی این روحانی شهید با آسیه حیدری‌زاده همسر و محمد مهرعلی تبار فرزند شهید حجت‌الاسلام والمسلمین رمضانعلی مهرعلی تبار به گفت‌وگو نشستیم.

همسر شهید

سال‌های متمادی که با شهید زندگی کردید شخصیت ایشان را چگونه تعریف می‌کنید؟

زمانی که ازدواج کردیم ایشان هنوز طلبه نشده بود. زمان ما جوان‌ها زود ازدواج می‌کردند. ایشان دیپلم تجربی را گرفت، بعد وارد حوزه علمیه شد. ابتدا در سوادکوه ساکن بودیم. بچه‌ها که بزرگ‌تر شدند برای درس حوزوی به قم رفتیم. حاجی پایه چهارم حوزه بود و شهریه به او تعلق نمی‌گرفت، بنابراین برای امرار معاش با هم قالی می‌بافتیم. حاجی نزد خواهرانش قالی‌بافی یاد گرفته بود، درآمدی جز قالی نداشتیم تا مخارج زندگی را تأمین کنیم. فقط گاهی خانواده‌ها کمی کمک می‌کردند. چیزی از مادیات نداشتیم، ولی می‌ساختیم و به زندگی‌مان قانع بودیم. حاج‌آقا برای ساخت خانه‌مان خودش کارگری می‌کرد و تا یک نیمه شب کار می‌کرد. خیلی سختی کشید تا خانه ساخته شد. از سختی کشیدن‌های او رفاه به دست‌مان آمد، او تلاش را به ستوه آورده بود.

بعدها حاج‌آقا محل کارشان تهران شد و رفت‌وآمد می‌کردند. درس پسر کوچک‌ترم که تمام شد و شاغل شدند، برای زندگی به بابل آمدیم، اما محل کار حاج‌آقا همچنان سازمان بسیج مستضعفین در تهران بود. اطلاعی نداشتیم در تهران چه می‌کند. به ما می‌گفت پیش نماز هستم و ما نمی‌دانستیم شغلش چیست، در مورد مسائل کاری‌اش حرف نمی‌زد.

همسرم عاشق ولایت و رهبری بود. به تبعیت از او فرزندان‌مان هم در خط رهبری‌اند خدا را شاکرم آنها در خط ولایت فقیه هستند. همسرم خیلی پرتلاش و بی‌کبر و غرور بود. همیشه در مأموریت کاری بود. حمایتگر فقرای فامیل بود و جای خالی او را الان نیازمندان فامیل بیشتر احساس می‌کنند. عاشق فرزندانش بود. مردم فقیر را دوست داشت. اگر از همسایه‌ها بپرسید، می‌گویند حاج‌آقا به همه محبت داشت و مردم او را دوست داشتند؛ به مادیات دنیا دل بسته نبود.

روزی که به شهادت رسیدند، کجا بودید؟

آن روز من منزل مادرم بودم. با پسر کوچک‌ترم مجتبی تماس گرفتند و گفتند محل کار پدرت را دشمن موشک زده است. اگر پیکر شهید پیدا شود به شما اطلاع می‌دهیم. مجتبی زنگ زد و گفت محل کار بابا را زدند، ولی هنوز خبر قطعی نیست تا اینکه ساعت پنج عصر خبر قطعی را شنیدیم. مراسم تشییع ایشان خیلی باشکوه برگزار شد با آنکه هوا خیلی گرم بود، جمعیت زیادی آمده بودند تا پیکر شهید را تشییع کنند.

روز اول که دشمن حمله کرد آن موقع حاج‌آقا تهران بودند یا بابل؟

روز شنبه، یعنی دو روز قبل از شهادت بابل بودند. پسرم می‌خواست وام ازدواجش را بگیرد برای اینکه ضامن جور کند به بابل آمده بود. روز یک‌شنبه به تهران رفت که دوشنبه دوم تیرماه این اتفاق افتاد و به شهادت رسیدند.

با دلتنگی‌ها چه می‌کنید؟

چاره‌ای نیست باید تحمل و صبر کرد. همسران شهدایی که خیلی جوان هستند، دارند صبر می‌کنند ما که بچه‌های‌مان بزرگ شده‌اند و به سرانجام رسیده‌اند. زندگی حاج‌آقا و شغلش در مسیری بود که احتمال شهادتش می‌رفت. به خواست خدا او به سعادت شهادت دست پیدا کرد. هرچند که از دست دادنش سخت است، ولی باید تحمل کنیم و صبر داشته باشیم.

■■■

پسر شهید

ابعاد شخصیتی پدرتان چگونه بود؟

پدرم در یک محیط مذهبی بزرگ شدند. پدرشان کشاورز و دامدار بودند. شهید در جوانی به حوزه رفتند و اولین طلبه فامیل بودند و همچنین با شهادتش اولین شهید روستای کاردیکلا شدند. زندگی‌شان واقعاً ساده، بی‌آلایش و بی‌ریا بود. خیلی اهل کار و تلاش بودند. طینت و نهاد پاک‌شان در همه ابعاد زندگی‌شان مشخص بود و نمود داشت. وقتی به حوزه علمیه رفتند از نظر شخصیتی تحت تأثیر استادشان حضرت آیت‌الله فاضل بابلی بودند. خیلی درستکار و خوب رفتار می‌کردند. قطعاً با تأثیر رفتارشان ما سه فرزندنش هم جذب حوزه شدیم و به لباس طلبگی ملبس هستیم.

به اقوام مخصوصاً مستمندان سرکشی و کمک می‌کردند. اهل صله‌ارحام بودند. بسیاری از افرادی که به تشییع جنازه‌شان آمدند از برخورد خوب‌شان می‌گفتند. مردم از خبر شهادت او شوکه شدند. در بندپی تشییع جنازه کسی این همه جمعیت نداشت. مردم زیادی برای تشییع آمده بودند و این نشان‌دهنده اخلاص و تلاش‌های زیادشان بود.

ابعاد شخصیتی‌شان به مرور زمان بیشتر مشخص می‌شود. خاطراتی که از ایشان گفته می‌شود خیلی جای بحث دارد. معتقدیم شهادت اتفاقی نیست، یک بابی است که باز می‌شود و خدا دوستانش را برای خودش انتخاب می‌کند. در روایت داریم بالای هر نیکی، نیکی هست تا به مقام شهادت برسد و بالای شهادت هیچ نیکی نیست.

زمانی که ازدواج کردیم ایشان هنوز طلبه نشده بود. زمان ما جوان‌ها زود ازدواج می‌کردند. ایشان دیپلم تجربی را گرفت، بعد وارد حوزه علمیه شد. ابتدا در سوادکوه ساکن بودیم. بچه‌ها که بزرگ‌تر شدند برای درس حوزوی به قم رفتیم. حاجی پایه چهارم حوزه بود و شهریه به او تعلق نمی‌گرفت، بنابراین برای امرار معاش با هم قالی می‌بافتیم

اواخر رفتارشان تغییر کرده بود. سه بار گفت می‌خواهم بروم شهید بشوم و از مرگ نمی‌ترسم. به نوعی به او الهام شده بود. چند روز مانده به شهادتش خاطراتی از شهدا گفته بود. تا جایی که اطرافیان به او گفته بودند حاجی نور بالا می‌زنی چرا اینقدر از شهدا می‌گویی؟

به نظر شما چه شد مقام بالای شهادت را به دست آوردند؟

شهید حاج‌قاسم سلیمانی فرموده بود، باید شهیدانه زندگی کنیم تا شهید شویم. کسانی که شهید شدند شهیدانه زندگی کردند و به معنای واقعی یک انسان متشرع، مؤمن، باعقیده و مخلص بودند. در زندگی پدرم مسائل و مشکلات بود، اما عقیده دینی‌شان بسیار محکم و همانند آن حدیث که فرموده بود: مؤمن مانند کوه محکم است. در راهی که انتخاب کرده بود محکم و مصمم با استقامت و صبور بودند. از این جهت ایشان می‌تواند سرمشق ما باشد.

خیلی منظم بودند. چند سال پاسدار نمونه شدند، در عین اینکه نظامی بودند، اما بسیار رئوف و مهربان بود. نظامی‌گری و شخصیت نظامی‌شان را حفظ می‌کردند. جایی که خدمت می‌کردند نظامی به آن معنا نبود بیشتر کار فرهنگی و شخصیت حوزوی‌شان را حفظ کرده بود. بستگان از ایشان می‌پرسیدند، کجا هستید؟ می‌گفت برای سپاهی‌های عزیز نماز می‌خوانم.

رفتارشان با اعضای خانواده چطور بود؟

با نوه‌ها و سه فرزند خود صمیمی بودند. پیام‌های‌شان در گوشی موبایل‌مان هست. خیلی اظهار لطف می‌کردند. از ما سؤال می‌کرد وضع زندگی‌تان چطور است؟ من روز شهادتش اسباب‌کشی داشتم حتی صبح روز شهادت پیام داده بود که عصر برای کمک به شما می‌آیم، یعنی تا لحظه آخر دغدغه کمک به فرزندانش را داشت. محیط خانه ما خیلی گرم و صمیمی بود، در عین حال صمیمیت مانع نمی‌شد از تربیت فرزندان غافل شوند؛ خیال می‌کردیم ایشان رفیق ما هستند.

چند روز قبل از شهادت‌شان به قم آمدند و به ما سر زدند. اهل بذله‌گویی و به معنای واقعی کلمه پدر و حامی و پشتیبان بودند. همیشه دغدغه درس و تقوای ما را داشتند. انسان ویژه‌ای بودند با خیلی از افراد تفاوت داشت، منش و طرز صحبتش با همه فرق داشت. اوایل که طلبه بودند به پدر و مادرش در روستا کمک می‌کرد و کاملاً اصالت روستایی‌شان را حفظ کرده بودند. نماز قضای پدر و مادرشان را می‌خواندند. ساده زیست بودند و وابستگی به دنیا نداشتند. در باغی که در روستا داریم، مشغول کار بودند. خانه روستا را با دست‌شان ساختند. زنبورداری و دامداری بلد بودند و باغداری هم می‌کردند. دو سال مانده بود بازنشسته بشوند که به شهادت رسیدند. می‌گفتند بعد از بازنشستگی باغداری می‌کنم. اهل گذشت و استقامت در راه حق بود و در مورد ولایت فقیه با کسی تعارف نداشتند؛ ولایتمدار بودند.

نظرات‌شان در مورد مبارزه با اسرائیل و دفاع از وطن چه بود؟

درخصوص مبارزه با اسرائیل تابع محض نظریات رهبری بودند، همانطور که امامین انقلاب بارها عنوان کردند اسرائیل خطر وجودی است و اگر جلویش گرفته نشود، مثل غده سرطانی پخش می‌شود و کل منطقه را به آتش می‌کشد، باید با آنها مقابله شود، دقیقاً همین تفکر را داشتند. بابا نسبت به فلسطین دغدغه داشتند. کلیپ‌های کودکان غزه و نسل‌کشی فلسطینیان از سوی صهیونیست‌ها را می‌دیدند، ناراحت می‌شدند. نسبت به مسلمین دغدغه داشتند. در روایت داریم کسی که اهتمام به امور مسلمین نداشته باشد، مسلمان نیست. ایشان می‌دانست اگر جلوی این غده سرطانی گرفته نشود، تمام امت اسلام دچار مشکل خواهند شد. اندیشه سیاسی‌شان فاصله عمیق و چالشی با افراد غرب‌زده داشت و آنها را قبول نداشتند. کاملاً استکبارستیز بود. معتقد بود باید در مقابل سلطه امریکا و اسرائیل ایستاد. همچنین در مقابل مسئله نفوذ حساس بود. از جهت اندیشه سیاسی تفکر ملی داشت و یک ایرانی به تمام معنا بود. دلش برای ایران و ایرانی می‌تپید. گروهک‌هایی که امنیت مردم را به خطر می‌انداختند یا ضد فرهنگ ملی و امنیت مردم ما حرفی می‌زدند در موردشان در گروه‌های مجازی یا حضوری و غیرحضوری تبیین می‌کردند. هویت ملی و مذهبی داشتند؛ عرق ملی و به وطن و همچنین عرق مذهبی داشتند.

از شهادت‌شان چطور باخبر شدید؟

صبح روز دوشنبه حمله هوایی رژیم‌صهیونیستی بعد از ساعت ۱۱:۳۰ انجام شد. ساعت ۱۲ظهر به بعد برادرم مجتبی با ما تماس گرفت و گفت: به ما گفتند ساختمانی که پدرم حضور داشت موشک اصابت کرده است. احتمال زخمی‌شدن بابا و البته شهادت‌شان است. برادر دیگرم زنگ زد و گفت: احتمالاً پدر زیر آوارمانده است، اما بعدها فهمیدیم که پدرم در لحظات اولیه حمله به شهادت رسیده است.

تا یک شبانه‌روز می‌گفتیم پدر زیر آوار مانده است. لحظات سخت و جانکاهی بود. به برادران، امید می‌دادم شاید پدر سالم است. چند روز قبل از آن پدر در فضای مجازی آنلاین نبود، بعد از چند روز و قبل از بمباران، پیام دادند که دلگرم شدم. انتظار نداشتم به این زودی از پیش ما بروند، گرچه شهید با شهادتش سعه‌وجودی پیدا می‌کند. در آن لحظاتی که خبر بمباران محل کار پدرم را شنیدیم تا پیکرشان پیدا شود، برادرم خبرها را می‌رساند. من مشغول اسباب‌کشی منزل بودم. پدر گفته بود عصر برای کمک می‌آید. برادرم سریع به تهران رفت و از آنجا پیگیر بود. گفتم اگر حضور من لازم است، من هم بیایم. بعد دو عمویم به تهران رفتند و آنها هم به نتیجه‌ای نرسیدند و نتوانستند شهید را شناسایی کنند.

اصل قضیه این بود که پدرم با شهید دیگری اشتباه شده بود. اینها خیال می‌کردند پدر زیر آوار است، در حالی که شاید جزو اولین شهدایی بود که پیکرش پیدا شد. بعدها خانواده آن شهید آمدند و گفتند شهید ما جوان بود این شهید محاسنش سفید است. فهمیدند این شهیدی که جزو اولین شهدا بود، پدرمان هستند. وسط اسباب‌کشی خبر شهادت پدر را شنیدم. خیلی اشک ریختم. راننده‌ای که همراهم بود هم خیلی اشک ریخت و می‌گفت برادرزاده من هم شهید است.

اشک‌هایی که می‌ریختیم برای مظلومیت‌شان بود. واقعاً خیلی شخصیت مظلومی داشتند. شهادت که بالاترین مقام است و جای شادی دارد. ان‌شاءالله انتقام خون شهدا را نیروی مسلح می‌گیرند و نابودی اسرائیل را به زودی می‌بینیم. اشک‌های ما از روی ضعف نبود همه اینها تیر و گلوله‌ای بر قلب دشمن خواهد شد. دشمن خوشحال نباشد اگر خانواده شهیدی اشک می‌ریزد بدانند انتقام قطره قطره خون شهدا را خواهیم گرفت. ما ادامه هنده راه شهدا هستیم و ذره‌ای از اهداف‌شان کوتاه نخواهیم آمد.

اگر در همه عرصه‌ها جهادی عمل کنیم این هم به نوعی انتقام خون شهداست. هرکسی در هر جایی است درست عمل کند.

پدرم منش مردمی داشت کسی خیال نمی‌کرد حوزوی است یا مرزی با مردم دارد. اهل شوخی با مردم بود. نمی‌خواهم شخصیت شهدا را دست نیافتنی جلوه دهم. در عین حال که مردمی بود، وظیفه دینی و ملی‌اش را هم انجام می‌داد. به معنای واقعی الگوی تراز بود. اهل تبیین و خیلی شجاع بود.

اوایل که جنگ شروع شد، دیگران به او می‌گفتند خطرناک است، نرو! می‌گفت باید بروم خون من از خون سردار شهید حاجی‌زاده که رنگین‌تر نیست. یکی از بستگان ما گفت حاجی این روزها سرکار نرو خطرناک است، به شوخی گفت می‌روم که شهید شوم.

سخن پایانی.

اواخر رفتارشان تغییر کرده بود. سه بار گفت می‌خواهم بروم که شهید بشوم و از مرگ نمی‌ترسم. به نوعی به او الهام شده بود. چند روز مانده به شهادتش خاطراتی از شهدا گفته بود. تا جایی که اطرافیان به او گفتند، حاجی نور بالا می‌زنی، چرا اینقدر از شهدا می‌گویی؟! به هرحال مقام شهادت مقامی است که خدا به افراد خاص می‌دهد. مجموعه‌ای از کارهایش مانند نماز شب، عبادت و تضرع و نماز مستحبی، کم غذا بودن و کم خوابیدن باعث شد، بتواند این مقام رفیع شهادت را از آن خودش کند. ان‌شاءالله ادامه‌دهنده راه شهدا باشیم. امیدوارم شهیدانه زندگی کنیم و زندگی ما ختم به شهادت شود.

شهید حجت‌الاسلام رمضانعلی مهرعلی تبار فیروزجایی

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۸۶

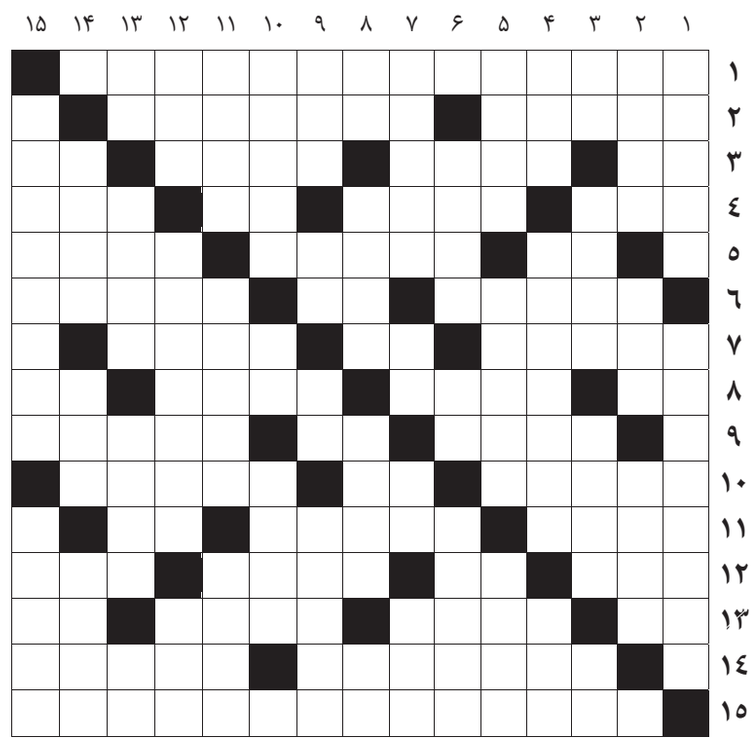

از راست به چپ

■ ۱- مؤسس مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران ■ ۲- نمد زین اسب- استفاده دوباره از مواد دور ریختنی ■ ۳- تاکسی پرظرفیت- شهری در ایتالیا- هسته میوه- شهر برج طغرل ■ ۴- از قبایل عرب جاهلی- پیشانی- حرف فاصله- صدویازده ■ ۵- اندک- استخوانی در گوش- بالش مبل ■ ۶- بندری در سوئد- ضربه سر- شبیه ■ ۷- نام کوروش در زبان یونانی- اتمسفر- شجاع ■ ۸- باران اندک- نوعی پارچه- دیوار قلعه- جنس به ظاهر قوی ■ ۹- شادمانی- چاشنی ساندویچ- بررسی و تحقیق ■ ۱۰- تنیسور بنام اسپانیایی- جواب جدول- مرکز کردستان ■ ۱۱- آرایش هنری- وسیله ارتباط جمعی- چه وقت ■ ۱۲- نام قدیم سوریه- ریه- پنج شنبه عرب زبان- واحد شمارش گردو ■ ۱۳- رساله علمی- عقیده حزبی- مخترع باتری- رمق آخر ■ ۱۴- فیلم علی حاتمی- یواش و آرام ■ ۱۵- خرید و فروش اینترنتی

از بالا به پایین

■ ۱- ضد آسان- نوعی حساب و کتاب ■ ۲- قایق مسابقه ای- گوسفند ماده- رود ارس ■ ۳- تپه و پشته- زغال- استفاده زیاد از آن در غذا باعث بیماری فشار خون می‌شود- چسبناک ■ ۴- سختی- نمایش توأم با موسیقی و آواز- درس خوانده ■ ۵- آهن‌ربا- كُلُّكُمْ راعٍ وَ كُلُّكُمْ ... عَنْ رَعِيَّتِهِ- صدای ریزش آب ■ ۶- حرکتی در ژیمناستیک- خشکی- شهامت ■ ۷- خجسته- مُکان- هنرپیشه می‌گیرد- میلیون در صنعت برق ■ ۸- گشاده- سبزی سالاد- قصاب- سرخ کمرنگ ■ ۹- سارق- ناپسند- کافی- ماکت فرهنگستان ■ ۱۰- اساسی و اصولی- بوی ماندگی- ستاره‌ای نورانی در آسمان جنوبی ■ ۱۱- خبرگزاری سوریه- سرپرستار- پوشاننده عیب ■ ۱۲- فیس و افاده- پرنده‌ای شبیه مرغابی- غزال ■ ۱۳- صنم- ۲۸ گرم- پشت سر هم- آفت نباتی ■ ۱۴- زنجبیل شامی- بافت- ضد انگلیسی ■ ۱۵- هدایت کردن تمرینات ورزش باستانی- بخش منفجرشونده موشک

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

جدول کلمات متقاطع
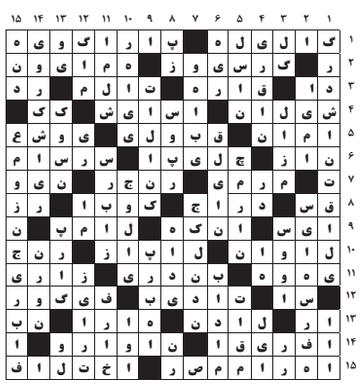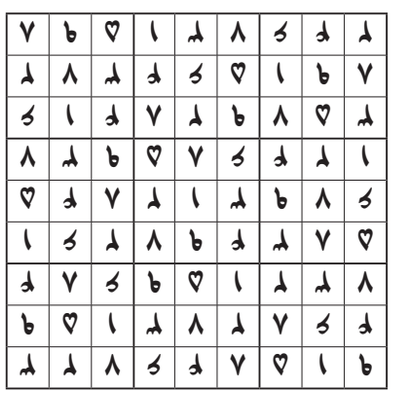
پاسخ جدول شماره ۷۳۸۵